

آیا

شاه شجاع در آن

نویسنده بود

جنگ است لاری؟

ناصر چنگ

آیا

شاه شجاع درانی نویسنده بود
یا جنگسالار؟

ناصر چکاوک

.....

چاپ یکم: زمستان ۱۳۹۰

گسترنده: انجمن بیرنگ

نویسنده: ناصر چکاوک

نشانی: Birang@freenet.de

شمارگان: هزار شماره

سرنویس ها

پیشگفتار ۶

شاه شجاع درانی ۹

واقعات شاه شجاع ۱۲

نویسنده یا جنگ سالار؟ ۳۲

انگریز ها و خاندان درانی ۳۷

ستایش نامه ۴۵

پسگفتار ۵۴

بُنمایه ۵۷

پیشگفتار

جایگاه راستین هنری هر هنرمند را خودش می سازد. ساختن جایگاه دروغین، بی بنیاد است و به زودی و سادگی ویران می شود. اگر هنرمند، برای نمونه چکامه سرا یا نویسنده ورزیده باشد، تراوش خامه اش، جایگاه هنری اش را بنیاد می گزارد. اگر جایگاه را خودش آباد کند، ماندگار می ماند و اگر برایش پیشکش شود، آن را با خودش به گور می برد. هنرمندانی هم داریم که پس از مرگ به جاویدانگی می رسند!

شوربختانه، شاه شجاع درانی در هیچ یک از این دسته ها جای نمی گیرد، زیرا گذشته نگاران و پژوهشگران پای این شاه بدبخت را که با هنر بیگانه است، پس از مرگش به ادب‌سار سرزمین ما کش نموده اند.

اگر شاه شجاع درانی در هنر نویسندگی یا چکامه سرایی دست میداشت، در زمان زیستش جایگاهش را آباد می کرد. در نسک کدام شاه شجاع؟* می بینیم که گزشتگان مان از بهر اینکه از کاروان هنر و ادب‌سار کشور های همزبان و همسایه پس نمانند، دیوان چکامه سرای دیگری را که همانم شاه شجاع می باشد، واژه ی درانی به آن افزوده و به نام شاه شجاع درانی یا ابدالی به خورد خوانندگان می دهند. و ما خوشباوران که با فرهنگ «پرسش» بیگانه ایم و هیچگاه دودل نمی شویم، نمی پرسیم که اگر این دیوان از آن شاه شجاع درانی است، پس چرا از نام خانوادگی ابدالی یا درانی در آن یاد نمی شود و یا چبود شاه شجاع درانی در آن آشکار نیست؟

.....

* کدام شاه شجاع؟ ناصر چکاوک، چاپ یکم خزان ۱۳۸۹ خورشیدی، هرات

باری، اگر دیوان شاه شجاع و واقعات شاه شجاع را با هم به سنجش بگذاریم، می بینیم که این دو پدیده با هم ناآشنا و بیگانه اند، در درون یکی کیستی و چیستی و چبود شاه شجاع نمایان است، ولی در دیگری از سده ی زیست شاه شجاع هم نشانه ی در دست نیست.

چاپ این دو نسک دو سه دهه از هم دور است، واقعات شاه شجاع در سال ۱۲۷۸ خورشیدی به چاپ می رسد و دیوان شاه شجاع در سال ۱۳۰۸ خورشیدی چاپ می شود. اگر به راستی دیوان از آن شاه درانی می بود، باید یکی از ستایش ها در واقعات شاه شجاع چکامه سرایی و پایه ی هنری شاه می بود، یا در واقعات ... به جای چکامه های دیگران، تک چکامه از دیوان می آمد و یا در دیوان رد پای واقعات ... دیده می شد.

شوربختانه «دود چراغ» خوردگان مان بی درنگ، از کنار دیوان شاه شجاع و روی واقعات شاه شجاع گزر کرده اند، بی آنکه با دید سنجشگر به آن ها بنگرند و از خود بپرسند، که آیا شاه شجاع درانی خواندن و نوشتن می دانست که چنین دیوان یا همچی گزارش های را بنویسد، گمان بی پایه و لنگ به هوای (انگریز) را که گویا شاه شجاع هنرمند است، پزیرفته اند؟

باری، اگر از سر تا به پای واقعات شاه شجاع را بگردیم و همه گزارش ها را واژه به واژه مانند مرغ پاله دهیم، یک واژه هم نمی توانیم از آن درآوریم که تراوش خامه ی شاه شجاع درانی باشد.

هنگامی پژوهشم را پیرامون دیوان شاه شجاع آغاز کردم، با خوشی و دلگرمی به پیش می رفتم، به ویژه هنگامی که در دیوان به پدیده های نو و دست نخورده روبرو می شدم، به خود می بالیدم، زیرا تا آنگاه هیچ بنمایه ی در دست نبود، که دست

شاه شجاع درانی را از دیوان چامه و چکامه کوتاه بسازد. ولی دمی که به خواندن واقعات شاه شجاع آغاز کردم، شگفتیدم که چرا پژوهشگران مان با چشمان شسته به واقعات شاه شجاع ننگریسته اند! یا چرا هنوز به این گمان اند که برای شاه شجاع درانی جایگاهی در ادب‌سار پارسی بگشایند؟

پیش از آنکه خودم واقعات شاه شجاع را به سنجش بگذارم، به یکی دو تن از پژوهشگران مان پیشنهاد کردم، که به واقعات شاه شجاع درانی نگاه ژرفتر تری بیاندازند، ولی پیشنهادم را با نیشخند پاسخ دادند. ولی من نیشخند را با لبخند پاسخ داده، بر آن شدم تا نگاه ژرف و سنجشگری به واقعات شاه شجاع بیاندازم.

نگاه ژرف و سنجشگر به واقعات شاه شجاع، از روی خواهش درونی و یا دشمنی با کسی نیست. تنها با همین نگاه خرده گیر و سنجشگر می توانیم ادب‌سار مان را از زیر آوار نشخار و کهنه گرایی درآوریم.

اگر به ادب‌سار جهان نگاهی بیاندازیم، می بینیم که رو به پیشرفت است، ولی ما مانند شتر خراس به گرد مان می گردیم، چون می ترسیم که اگر از چهارچوب از پیش درست شده، پا به بیرون بگذاریم، سامانه ی ادب‌سار مان برهم می ریزد.

در این نوشته می کوشم که روی کیستی و چیستی شاه شجاع درانی روشنی بیاندازم، سپس روی واقعات شاه شجاع درنگ خواهیم کرد و پس از آن به پیوند انگریز با شاه شجاع درانی نگاهی خواهیم انداخت.

شاه شجاع درانی

پس از مرگ تیمور شاه درانی (۱۱۲۱- ۱۱۷۲ خورشیدی) میان پسرانش جنگ بر سر جانشینی در می گیرد. زمان شاه درانی (۱۷۹۳ - ۱۸۰۱ ترسایبی) که از گذشته به جانشینی نامزد شده است، بر اورنگ پادشاهی می نشیند. برادران ناخوشنودش «تحت فشار پنج روز گرسنگی ...»^{*} پادشاهی او را می پذیرند. ولی پس از رهایی، جنگ جانشینی را می آغازند، همایون شاه درانی به کندهار و شاه محمود درانی به هرات بر پا می خیزند. زمان شاه درانی از کابل به سوی کندهار می تازد، همایون شاه درانی به دام می افتد و شاه محمود درانی به ایران می گریزد. جنگجویان، همایون شاه درانی را به کابل می آورند. زمان شاه درانی او را کور می کند و به بالا حصار کابل زندانی می سازد. سرانجام پس از جنگ و گریزهای پی در پی، ایران شاه محمود درانی را کومک کرده و به پادشاهی (۱۸۰۱ تا ۱۸۰۴ ترسایبی) می رساند.^{**}

هنگامی شاه محمود درانی به پادشاهی می رسد، شاه شجاع درانی از پشاور «با افسران بزرگ دربار سرا (انگریز) داخل مکاتبه ...» می شود.^{***}

هنگامی که شاه محمود درانی در کابل فرمان می راند، شاه شجاع درانی با شگردهای انگریز منشانه، سُنیان را در برابر شیعیان (سرخ کلاه ها/ قزلباش ها) بر می

.....

^{*} غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ ۱، برگه ۳۹۰

^{**} میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر ۱، برگه ۱۸۰

^{***} غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ ۱، برگه ۳۹۲

انگیزد. اگرچه وزیر فتح خان* شورش را آرام می سازد، ولی هنگامی او از کابل می رود، آخوندی به نام میر واعظ سنیان را بر می انگیزد که بر شیعیان بتازند. سنیان در سال ۱۱۸۳ خورشیدی دست به شورش و کشتار شیعیان می زنند. شاه شجاع درانی به کابل می تازد، شاه محمود درانی به بالاحصار می گریزد و در همانجا زندانی می شود. پس از چندی شاه محمود درانی از زندان می گریزد** و شاه شجاع درانی به پادشاهی می رسد. شاه شجاع درانی (۱۸۰۴ تا ۱۸۰۹ ترسایی) پسر تیمور درانی و نواسه ی احمدشاه درانی (۱۱۵۲-۱۱۰۲ خورشیدی) دو بار در افغانستان به پادشاهی می رسد. در برگه دوم واقعات شاه شجاع آمده است، که او بار یکم به هپده سالگی به پادشاهی می رسد. شاه شجاع درانی در دو بار پادشاهی اش ۸ یا ۹ سال فرمان می راند و در میان دوبار فرمانروایی اش، ۳۰ سال را در کوهپایه ها و دربار انگریز ها در لودهیانه هندوستان به سر می برد. این گواه بر آنست که شاه شجاع درانی در سال 1785/6 ترسایی برابر به سال ۱۱۶۴/۵ خورشیدی زاده شده است.

شاه محمود درانی و وزیر فتح خان دوباره با کومک ایران به کندهار می تازند. کومک ایران به شاه محمود درانی و نزدیکی روسیه به فرانسه، انگریز را ناآرام می سازد. پیمان بستن فرانک ها با روس، انگریز را به ترس می اندازد. انگریز از ترس «اتحاد ناپلیون و زار روسیه ... هدایایی چون تفنگ، تفنگچه ... فیل ... از طرف پادشاه انگلستان برای شه شجاع ...»*** می آورد.

.....

* وزیر فتح در سال ۱۱۹۶ خورشیدی زاده شد. او یکی از سرلشکران محمود درانی بود (نصیر مهرین، کمپنی هند شرقی، برگه ۴۵).

** میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر ۱، برگه ۲۰۰

*** غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ ۱ برگه ۳۹۶

شاه محمود درانی و وزیر فتح خان دوباره به کابل می تازند و شاه شجاع درانی را شکست می دهند. شاه شجاع درانی به راولپند می گریزد و به دربار رنجیت سنگ پناه می برد. شاه شجاع درانی در میان سال های ۱۱۸۸ و ۱۱۹۳ خورشیدی چندین بار پیگیرانه، گاه به قندهار و گاه به پیشاور می تازد، ولی هر بار ناکام می ماند. سرانجام او در سال ۱۱۹۳ خورشیدی به لاهور و سپس به لودهیانه، به دربار انگریزها پناه می برد.*

شاه شجاع درانی در سال ۱۲۱۸ خورشیدی برابر به سال 1839 ترسایی با لشکر هندی - انگریزی برای بار دوم به کابل می تازد و به تخت شاهی می نشیند. او در سال «۱۸۴۲ با اردوی دوستان انگلیسی خود یکجا در توفان قیام مردم افغانستان ناپدید» می گردد.**

شاه شجاع درانی (در سال ۱۲۲۱ خورشیدی) به دست شجاع الدوله در سیاه سنگ کابل کشته و لشکر انگریز از هم پاشیده و تار و مار می شود.***

.....

* غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ ۱ برگه ۴۰۰

** غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ ۱، برگه ۴۰۱

*** نصیر مهرین: سردار گناه سرکار چیست؟ تارنمای گفتمان و تارنمای کابل ناتِه

واقعات شاه شجاع

واقعات شاه شجاع گردایه ای از گزارش ها و رویداد های جنگی زمان شاه شجاع درانی می باشد. این نسک برای بار سوم در سال ۱۳۸۲ خورشیدی از سوی انتشارات میوند در کابل به چاپ رسیده است. چنانکه از آغاز، نویسندگی این نسک را شاه شجاع به خورد خواننده داده اند، چاپخانه ی میوند هم نویسندگی آن را شاه شجاع الملک پادشاه سابق افغانستان می داند.

باری، در این نسک در کنار سخن چاپ کننده، احمد علی کهزاد هم پیشگفتاری نوشته است. کهزاد پیشگفتار را با زندگی نامه ی شاه شجاع آغاز می کند و پس از نگاهی به واقعات شاه شجاع، می نویسد، که این نسک برای نخستین بار در سال ۱۲۷۸ خورشیدی در لودهیانه هند به چاپ رسیده است. او به دنباله ی سخنش، آن را گردایه ای از گزارش های جنگ، کشمکش، گریز و پناه گزینی شاه شجاع درانی دانسته و آن را به سه بخش دسته بندی می کند، که بخش یکم و دوم را از آن شاه شجاع درانی و بخش سوم را از آن محمد حسین هراتی (هروی) می داند.

کهزاد هم مانند بسیاری از پژوهشگران و نویسندگان مان از زبردستی و نازک پنداری شاه شجاع درانی در چکامه سرایی یاد می کند (برگه ط واقعات شاه شجاع). بیگمان، این نسک از آغاز به نام واقعات شاه شجاع به چاپ رسیده است، ولی این فرنود (دلیل) آن شده نمی تواند، که بگوییم آن را شاه شجاع درانی نوشته است. این بسنده نمی کند، زیرا تننامه و درونمایه ای واقعات شاه شجاع کس دیگری را به نام نویسندگی پیشکش می کند. درست مانند تاریخ احمد شاهی*، که محمود حسینی جامی نوشته، ولی به نام تازیخ احمد شاهی یاد می شود.

.....
*کتابخانه ی تخصصی <http://www.historylib.com/Site/Default.aspx>

از آن جایی که خواست و آماج مان روشنی انداختن روی **واقعات شاه شجاع** و دریافتن نویسنده یا گزارشگر آن است، می کوشیم تا به همه رویدادها (سی و پنج رویداد) نگاهی بیاندازیم. در پایان، آب پاکی روی دستان پژوهشگران و نویسندگانی خواهیم ریخت که یک سالار جنگی و همیشه در سنگر را به نام نویسنده و چکامه سرا جا می زنند.

در آغاز **واقعات شاه شجاع**. (برگه ۱ تا ۵) که بیشتر به پیشگفتار تا گزارش می ماند، آمده است که: «**بر خاطر فیض ... شجاع الملک شاه درانی ... چنان ظهور کرد که محاربات و همگی واقعات خود را از ... هفده سالگی ... در قید قلم در آورده ...**»

از همین آغاز آشکار است، که **شاه شجاع درانی** این پیشگفتار را ننوشته است، زیرا گزارشگر پیرامون **شاه شجاع درانی** می نویسد و نه **شاه شجاع درانی** پیرامون خودش! چون در گزارش آمده است: **بر «خاطر» ش گشت و نه بر «خاطر» م گشت**. پس خرد به سادگی نمی پذیرد که نویسنده خودش را کس سوم (شخص سوم) بنامد! از تننامه گزارشها چنان بر می آید، که از آغاز تاخت و تاز و سنگر گرفتن **شاه شجاع درانی**، نویسنده یا گزارشگر و تنی چند از رایزنان و کنکاشگران در کنارش می باشند.

باری، اگر نویسنده **شاه شجاع درانی** می بود، شاید و باید نخست نامش را در این گزاره نمی نوشت، دودِ دیگر می نوشت: «... **بر خاطر (فیضم) چنان ظهور نمود که ...**»

در دنباله ی آن آمده است: «... **بندگان ما ... در هر واقعه ... هرگز اندیشه از سر خود نکرده ... با مخالفان مقابله ... می نمودیم ...**» این جا است که پژوهشگران ما سر درگم یا به گفته هراتی ها **کلاوه سر در گم** می شوند! «... **بندگان ما ... اندیشه نکرده ... با مخالفان ... می نمودیم!**» در این گزاره سخن از او و ما (کس سوم و کس یکم) است! اگر پژوهشگر به این پرسش که **شاه شجاع درانی** در این گزاره کیست؟ پاسخ خوشنود کننده دریابد، نویسنده و گزارشگر **واقعات شاه شجاع** آشکار می شود.

از نگر من همین گزاره، آغاز و انجام گفتمان است و آب پاکی روی دستان یاد شدگان می ریزد، ولی بهتر است که به همین گونه به پیش برویم، تا در پایان دستمالی هم برای خشک کردن آن دستها پیشکش کنیم!

در برگه سوم آمده است: «سنه یکهزار و دو صد شانزده بود که ناگاه در الکای پشاور به سمع اشرف رسانیدند که بندگان سکندر شان شاه زمان که به عزم مقابله شاه محمود ... تشریف برده بودند ...» در این جا نویسنده یا گزارشگر به روشنی می نویسد، که در سال ۱۲۱۶ برای شاه شجاع که در پشاور است، گفتند که برادرش (شاه زمان) بر شاه محمود تاخته است. فرنودسار (منطق) نویسندگی نشان می دهد که این گزاره (جمله) از آن شاه شجاع درانی نیست. اگر در گزاره چنین می آمد: «... به سمع (من) ... رسانیدند که بندگان سکندر (مان) ... شاه زمان که به عزم مقابله شاه محمود ... تشریف برده بودند ...» خرد می پذیرفت که گزارشگر شاه شجاع درانی است.

اگر همین گزاره را روی پرده بیاوریم، به سه تن نیاز داریم، ۱- شاه، ۲- پیام آور، ۳- گزارشگر. پیام آور روی میدان می آید و به شاه چیزی می گوید و گزارشگر گفته را می نویسد!

در برگه چهارم آمده است: «... عبدالکریم خان ... کیفیت حال به حضور اشرف ما رسانید ...» در این گزاره سخن از سه کس است، کریم خان، حضور اشرف (شاه شجاع) و ما یا گزارشگر.

در دنباله آن آمده است: «... چون ... عرصه روزگار ... بر بندگان ما تنگ آمده بود ... امداد دعا از بزرگان دین خواسته ... در بلده پشاور داعیه سلطنت فرمودیم.» در این گزاره دیده می شود که گزارشگر در کنار شاه شجاع روان است و دیدنی اش را به نوک خامه می آورد.

در برگه پنجم آمده است: «... بندگان ما ... به جمع آوری لشکر شدند همدرین اثنا ناگاه به سمع همایون ما رسانیدند که ...» در این جا هم به خوبی دیده می شود، هنگامی که شاه شجاع سرگرم گردآوردن لشکر است، به آگاهی اش می رسانند که زرداد خان درانی در پنج فرسنگی پشاور در برابرش سنگر گرفته است.

گزارش یکم، جنگ با زرداد خان

(برگه پنجم تا ششم)

در گزارش جنگ با زرداد خان چنین آمده است: «... بندگان ما ... امر نمودند که ... زرداد خان ... را ... دستگیر نموده ... حاضر سازند» فرمان شاه شجاع را در این جا از زبان گزارشگر می شنویم و نه از زبان شاه شجاع.

به دنباله گزارش آمده است: «پنجاه شصت سوار به رکاب خاقانی رسید ... خان محمد خان ... به حضور اشرف حاضر گشت ... و حرم خاص جناب اقدس ما ... به سمت لاهور پندی (راولپندی) فرستاده شد ...» در این جا هم مانند بالا گزارشگر پیرامون شاه شجاع می نویسد، که گویا چندین سوار به او می پیوندد، محمد خان نزدش می آید و خانواده اش به راولپندی فرستاده می شود.

گزارش دوم، جنگ با بلوچ خان

(برگه ششم تا هفتم)

در گزارش جنگ با بلوچ خان و ... آمده است: «... بعضی از آن ها به رکاب ... بندگان همایون ما حاضر شدند ...» در این گزاره هم گزارشگر می نویسد که گروهی از جنگجویان بلوچ خان به شاه شجاع می پیوندند.

گزارش سوم، جنگ با شاه محمود

(برگه هفتم تا نهم)

در این گزارش سخن از «جنگ سوم بندگان همایون ما» می باشد. در پایان این برگه، گزارشگر از دشمن می نویسد که چگونه گرداگرد «نیازمند درگاه الهی را» می گیرد. و چگونه شاه شجاع از جنگ به سوی سفید کوه می گریزد. از آن جای که مردم «جاجی ... رعیت سرکار اشرف بودند ... مهمانی و جانفشانی به جا آورده ...». در برگه ی نهم هم مانند پیشتر گروهی «در خدمتگذاری و جان نثاری بندگان ما حاضر بودند» یا «بندگان ما با خوانین خیبری مشورت و مصلحت فرموده ...» جانشین نام «ما» در هردو گزاره روشن می سازد، که گزارشگر پیرامون شاه شجاع گزارش می دهد.

گزارش چهارم، جنگ با عبدالواحد خان

(برگه نهم تا یازدهم)

گزارشگر می نویسد که شاه شجاع به سوی کندهار ره می گشاید، زیرا مردم کندهار «همه هوا خواه سرکار ما می باشند». در این گزاره به روشنی دیده می شود، که «سرکار» شاه شجاع است و «ما» گزارشگر رویداد می باشد.

گزارش پنجم، خویشاوندی شاه شجاع با غلزایی ها

(برگه یازدهم تا دوازدهم)

در برگه یازدهم گزارشگر از فتح خان غلزایی می نویسد که نزد شاه شجاع می آید و از او می خواهد که دخترش را «بندگان والا به کنیزی پذیرفته به دولت عقد ممتاز فرمایند». گزارشگر می نویسد که شاه شجاع آن را می پذیرد: «بندگان ما منظور فرموده پذیرا فرمودند».

گزارش ششم، جنگ شاه شجاع با صالح محمد خان

(برگه دوازدهم تا چهاردهم)

گزارشگر در این گزارش از پردلی شاه شجاع می نویسد: «هرگاه عرصه جنگ تنگ آمد این نیازمند درگاه الهی بیدرنگ دست به ... شمشیر ... آورده بر یک سوار که مقابل بندگان همایون ما شده بود، انداخته بند دست او را منقطع ساخته». در دنباله این گزارش، گزارشگر از گریز شاه شجاع می نویسد: «بندگان ما ... خود را ... از این معرکه بر کرانه کشیدند».

گزارش هفتم، جنگ کابلیان با شاه محمود

(برگه چهاردهم تا پانزدهم)

گزارشگر در برگه چهاردهم می نویسد: «مردم کابل ... شفقت گستری و ... بنده پروری ... بندگان ما را نیک دریافتند و از ظلم ... قزلباشیه و از ... بدکردار های .. سپاه شاه محمود جان به لب رسیده بودند ناچار ... جنگ سنی و شیعه را پیش آورده». در این جا گزارشگر از مهربانی شاه شجاع و نامهربانی شاه محمود گزارش می دهد. در دنباله گزارش آمده است، که چون شاه شجاع (بندگان ما) با لشکرش به نزدیک لوگر می رسد، تنی چند از سالاران جنگی شاه محمود به او می پیوندند و مردم کابل می شورند، هنگامی شاه محمود از این رویداد آگاه می شود، از ترس بر خود لرزید. و چون مردم کابل از «بندگان ما» می خواهند که «از برای خدا پادشاه به زودی تشریف فرما ... به کابل شوند، بندگان ما عرض آنها را قبول فرموده» و به سوی کابل می تازد، شاه شجاع نخست به گورستان بابر شاه می رود و چون بالاحصار به دست شاه محمود است، از آن جا به باغ سردار مدد خان خرگاه پهن می کند. و از آن جا «بندگان ما ... عنان عزیمت را به سمت قلعه قاضی ... معطوف فرمودند»

گزارش هشتم، شکست شاه محمود

(برگه شانزدهم و هفدهم)

گزارشگر در برگه شانزدهم می نویسد: «نواب همایون ما ... به قلعه قاضی رسیدند ...»
و در برگه هفدهم آمده است: «... به عرض همایون رسانیدند که ... بندگان ظل الهی از
تقصیرات ما درگذرند ...». در همه گزاره ها به روشنی آمده است، که گزارش ها پیرامون
شاه شجاع است و نه از خودش!

گزارش نهم، فرستادن نورزایی به سوی کندهار

(برگه هفدهم تا بیستم)

در این گزارش که پیرامون زمان شاه است، آمده است که شاه شجاع درانی دشمن
برادرش (عاشق شنواری) را به دم توپ بست: «نمک حرامی عاشق نام شنواری که نسبت
بندگان سکندر شان حضرت شاه زمان نموده بود، به خاطر مبارک رسید»
پیرامون این گزارش صدیق فرهنگ در برگه ۱۹۴ افغانستان در پنج قرن اخیر می نویسد که
زمان شاه با گروه کوچکی به سوی پشاور روان می شود. عاشق شنواری که از شکست شاه
زمان آگاه می شود، او را در به بند کشیده و شاه محمود را آگاه می سازد. شاه محمود
نیرو می فرستد تا شاه زمان را به کابل بیاورند. و چون شاه زمان شهزاده همایون را کور
ساخته بود، شاه محمود او را کور می سازد.
زمانی که عاشق شنواری به چنگ شاه شجاع می افتد: «بندگان ما ... امر نمودند که
(عاشق شنواری را) به دهن خمپاره نشانیده آتش دهند»

گزارش دهم، گریز فتح خان از کابل (برگه بیستم تا بیست و یکم)

گزارشگر می نویسد: «به عرض اشرف رسید که فتح خان از کابل فراری شده». در این جا شاه شجاع گزارش نمی دهد، که فتح از کابل گریخته است. کس دیگری گزارش می دهد، که به «اشرف» یا شاه شجاع گفتند، که فتح از کابل گریخته است! شاه شجاع فرمان رفتن به سوی کابل می دهد: «بنده ما امر فرمودند که ... پیشخانه ظفر کاشانه را به طرف کابل بیرون نمایند». به دنباله گزارش آمده است: «بندگان ما از ده مزنگ کوچ نموده در منزل قاضی نزول فرمودند».

گزارش یازدهم، آمدن ایلچیان از ترکستان (برگه بیست و یکم تا بیست و دوم)

در سال ۱۲۲۰ خورشیدی استاندار بخارا نزد شاه شجاع می آید و «در سنه دویم جلوس خلافت و شهریاری که سنه هجریه ... یکهزار دوصد و بیست بود ... والی بخارا ... با هفت قطار شتران نر مایه و بیست راس اسب با یراق طلا ... و وصلت همشیره خود به نام نامی و اسم گرامی بندگان ما مشرف حضور مباحات دستور گردید ...» چنانکه می بینیم، در این جا هم گزارشگر می نویسد که استاندار بخارا در کنار پیشکش های فراوان خواهرش را به شاه شجاع به زنی می دهد.

گزارش دوازدهم، رفتن شاه شجاع به کندهار

(برگه بیست و دوم تا بیست و نهم)

در برگه بیست و دوم آشکارا آمده است، که گزارش پیرامون شاه شجاع است و نه از خودش. هنگامی شاه شجاع به کندهار می تازد، فتح خان می گریزد: «نواب همایون ما عنان عزیمت به سمت قندهار معطوف فرمودند...».

و چون شاه شجاع برادرش شاه زمان را دوست می دارد، گزارشگر در برگه بیست و سوم می نویسد: «پاس خواطر بندگان سکندر شان شاه زمان بر خاطر مبارک عزیز بود». در برگه بیست و چهارم گزارشگر می نویسد که «... عرض آنها منظور خاطر اشرف نگر دیده»، شاه شجاع آن را نیز گرفته است.

در برگه بیست و پنجم هم، گزارشگر پیرامون شاه شجاع می نویسد: «بندگان ما نظر بر کلام الهی ... آورده بودند».

در برگه بیست و ششم هم مانند برگه های پیشتر، سخن از «بندگان همایون ما» است و یا «به عرض اشرف اقدس رسانیدند»، که باز هم گزارش پیرامون شاه شجاع است. در برگه بیست و هفتم هم نشانه ی پای نویسندگی از شاه شجاع به چشم نمی خورد، زیرا گزارشگر پیرامون شاه شجاع می نویسد: «چون بندگان اشرف ما ... به دیوانخانه ... تشریف فرما شدند واقعه شهادت قاضی ... را به سمع اشرف رسانیدند».

در برگه های بیست و هشتم و بیست و نهم هم گزارش ها پیرامون شاه شجاع است و نه گزارش شاه شجاع پیرامون جنگ یا پدیده ی دیگری: «عرایض مردمان ... کشمیر به حضور بندگان سکندر شان رسید ...» و «بندگان ما ... برای وصول تفریح ... به سیر شکر دره» رفتند.

گزارش سیزدهم، تاخت مختارالدوله به کشمیر

(برگه سییم تا سی و دوم)

در این گزارش هم به روشنی آمده است، که گزارش را کس دیگری نوشته است: «نواب همایون ما از کابل کوچ نموده ... مختارالدوله ... فتح کشمیر ... را ... به خدمت ... همایون ما عرض داشته ... بندگان همایون ما ... امر فرمودند.»

گزارش چهاردهم، آمدن شهزاده کامران

(برگه سی و دوم تا سی و ششم)

در این گزارش، گزارشگر دوشا دوش شاه شجاع به پیش می رود: «این خبر به سمع همایون ما رسید ... از پشاور ... کوچ فرمودیم.»

از برگه ی سی و سوم به پس، گزارشگر خود را از میدان کنار می کشد، بی آنکه از خود بنویسد، چنان گزارش می دهد که گویی دیگر در کنار شاه شجاع نیست: «بندگان همایون ما از ده مزنگ کوچ کرده ... وارد الکای غزنین شدند ... نواب همایون ما بعد ... فیروزی ... داخل شهر صفا گردیدند». در گزاره های پیشتر گزارشگر خود را در رویداد هموند می سازد، برای نمونه: با شاه شجاع «کوچ فرمودیم»، ولی در این جا می نویسد: شاه شجاع «وارد ... غزنین شدند».

در برگه های سی و چهارم و سی و پنجم هم گزارشگر از بیرون رویداد ها گزارش می دهد: «چون بندگان اشرف ما رونق افزای قندهار شدند ... شهزاده قیصر را به حضور ... حاضر آوردند ... بندگان اشرف ما ... محمد یونس را حاکم ... در قندهار گذاشته عنان عزیمت را به سمت سند و شکارپور معطوف فرمودند.»

در برگه سی و ششم آمده است شاه شجاع برای بلوچ ها پیشکش می دهد: «بندگان ما ... هر یک را به خلعت های فاخره و عنایات متوافره سرافراز و ممتاز فرمودند.»

گزارش پانزدهم، گماشتن شهزاده قیصر در کابل

(برگه سی و ششم تا چهارم)

در این گزارش شش برگی هم آشکار است که خامه در دست شاه شجاع درانی نیست، زیرا گزارشگر رویداد های شاه شجاع درانی را می نویسد: «چون بندگان ما در هنگام نهضت دارالسلطنه کابل حرم محترم را با چند نفر خواص معتبر در پشاور گذاشته ... هنگامی که بندگان اشرف ما از شکار پور و سند مالیات واجبی را از میران تحصیل فرموده، رونق افزای دیره قاضی خان بودند.»

به دنباله همین گزارش آمده است: «بنندگان ما نماز بامداد را ... ادا ساخته ... در هنگام نصف النهار داخل الکای پشاور گردیده ... بندگان ما شش روز در آنجا توقف فرموده ... افواج بندگان ما که از قوم خلیل و مهمند و غلامخانه پشاور بودند، تاب مقابله آنها را نیاورده رو به فرار نهادند ... بندگان ما جان به سلامت برد ... بندگان اشرف ما ... داخل دولت سرای بالاحصار پشاور شدند»

گزارش شانزدهم، آوردن شهزاده قیصر نزد شاه شجاع

(برگه چهارم تا پنجم)

شاه شجاع درانی دستور می دهد که شهزاده قیصر را نزدش بیاورند: «بنندگان اشرف ما ... فرمودند که شهزاده قیصر را دلاسا نموه به حضور آرند.» در پایان گزارش علم خان به شاه شجاع درانی می پیوندد: «میر علم خان ... در کابل به رکاب نصرت انتساب خاقانی مشرف گردید.»

گزارش هفدهم، شکست شاه شجاع

(برگه چهل و یکم تا چهل و چهارم)

در این گزارش به خوبی دیده می شود که گزارشگر دوشا دوش شاه شجاع درانی روان است و رویداد ها را می نویسد: «چون خبر اراده شاه محمود به سمت کابل به عرض اشرف همایون رسید ... از کابل کوچ نموده در ده مزنگ نزول فرمودیم ... منزل به منزل رونق افروز گردیده وارد الکای غزنین گردیدیم ... بعد از آن منزل به منزل کوچیده رونق افزای پشاور گردیده شد» در پایان گزارش آمده است که انگریز ها در پشاور نزد شاه شجاع درانی می آیند: «به خدمت بندگان همایون ما رسید ... که ... الفنستن بهادر و استرچی بهادر و غیره سفیران کمپنی انگریز بهادر ... اراده ... آستان بوسی بارگاه فلک اشتباه را دارند.»

گزارش هژدهم، جنگ کشمیر

(برگه چهل و چهارم تا چهل و نهم)

پس از تاختن به کشمیر و گرفتن آنجا «بندگان اشرف ما با جاه و جلال سوار شده رونق افزای آنجا گردیده ... شهزاده منصور را ... با دوازده هزار سوار جرار رکابی، مامور مهم کشمیر ساخته خود بندگان همایون ما به دولتخانه بالاحصار پشاور مراجعت با سعادت فرمودند» به دنباله گزارش آمده است: «شهزاده یوسف و اعظم خان ... از راه دیره جات در پشاور به حضور اشرف رسیدند هم در این اثنا خبر ... کمپنی انگریز بهادر ... به سمع اقدس رسانیدند ... خدمتکاران ... به استقبال و مهمانداری آنها مقرر فرموده فرستاده شد.»

انگریز ها با خود پیشکش های فراوانی مانند «فیل ... تفنگ های دو میله و تفنگچه های دو میله و شش میله ... دوربین های اعلی و ...» برای شاه شجاع آورده بودند. انگریز ها برای نخستین بار هارمونیه را به افغانستان آوردند: «صندوقات سازنواز (هارمونیه) آواز که صدا ها و نوا های عجیبه و غریبه و اصوات و مقام های دلپذیر ... از آن بر می آمد از جانب پادشاه کیوان بارگاه انگلستان از نظر اشرف همایون ما گزرانیدند.» در این گزارش هم دیدیم که گزارش از خامه شاه شجاع نمی تراود.

در پایان این رویداد، گزارشگر پیماننامه انگریز ها با شاه شجاع را می نویسد. شاه شجاع پیمان را پذیرفته و «مهر» می کند. در پیمان نامه آمده است: «چون طایفه فرانسیه و قاجاریه با هم در مخالفت دولت درانیه متفق شده اند ... پادشاه ممدوح سد راه آنها شده ... نگذارند که عابر و قاصد هند متعلقه انگریز شوند ... و ... از فرانسیسیان احدی را در ملک خود راه ندهند ...»

گزارش نوزدهم، آمدن شاه شجاع به پشاور (برگه چهل و نهم تا پنجاه و یکم)

هنگامی که شاه محمود به تاخت و تاز می آغازد، شاه شجاع به سوی پشاور می رود. گزارشگر می نویسد: «به حضور بندگان ما پیایی خبر فرستاد که جنگ قراولان در گندمک واقع شد» به جنگجویان پیام می فرستند که: «سرکار اشرف متعاقب به معه توپ خانه و شاهین خانه خواهند رسید»، به این آرش که شاه شجاع با توپخانه به کومک ایشان می رسد.

گزارش بیستم، تاخت شاه شجاع به سوی کندهار

(برگه پنجاه و دوم تا پنجاه و سوم)

گزارشگر در این جا از چگونگی تاختن شاه شجاع به پشاور گزارش می دهد: «به روز جمعه بعد از ادای نماز پیشین کوچ فرمای سمت دارالقرار قندهار شدیم. سیلاب های کوهساری گذر نمیداد مگر بندگان ما ... خود را در نهر مذکور انداختند ... بندگان اشرف ما آن شب را به تنهایی گذرانیدند روز دوم که سیلاب رو به کمی آورد خوانین و سواران نیز عبور نموده به خدمت اشرف مشرف شدند»

گزارش بیست و یکم، زیر فرمان آوردن کندهار

(برگه پنجاه و سوم تا پنجاه و چهارم)

در این گزارش هم که از نوک خامه شاه شجاع نمی چکد، گزارشگر پیرامون شاه شجاع می نویسد: «در حینیکه شاه محمود قندهار را متصرف شده اراده کابل داشت ... بندگان ما به نواحی قندهار رسید ... شهزاده ایوب و اسد خان تاب مقاومت نیاورده فرار دشت ادبار گردیدند لهذا بندگان ما ... داخل قندهار شده ...»

گزارش بیست و دوم، جنگ شاه شجاع با شاه محمود

(برگه پنجاه و چهارم تا پنجاه و هفتم)

در این گزارش آمده است که: «چون ... شاه محمود و فتح خان ... در ... قندهار ... وارد شدند ... بندگان ما با سپاه نو آراسته ... سرگرم جنگ گردیدند ... ناگاه صالو خان اسحق زایی ... و هفتصد سوار ... نمکحرامی نموده از میدان ... به سمت مخالف پیوست ناگاه ... بیدلی ... به لشکر بندگان ما افتاد» در این گزارش آمده است که چون شاه شجاع در جنگ شکست می خورد، به راولپندی به دربار رنجیت سنگه و دیدار خانواده اش می رود.

گزارش بیست و سوم، رفتن شاه از راولپندی به پشاور (برگه پنجاه و هفتم تا پنجاه و هشتم)

گزارشگر در این رویداد از جنگ شاه شجاع با محمد عظیم خان بارکزایی و گرفتن پشاور گزارش می دهد: «چون ... بندگان ما از راولپندی به حیدر چچ رسیدند ... از دریا عبور کرده در ملک ختک نزول اجلال فرمودیم ... عظیم خان و پردل خان بارکزایی ... به حدود چمکنی مستعد جنگ شدند روز دویم که بندگان ما کوچ فرموده ... محمد عظیم خان نیز با ... برادران خود در قریه پیرپاهی رسید ... هر کسیکه از لشکر محمد عظیم خان فرار شده رجوع به این دولت ... می کرد ... از استماع این خبر تمام لشکر محمد عظیم خان فرار شده ملحق و موکب سعادت کوکب گشتند ... و نواب همایون ما ... رونق افزای الکای پشاور شدند»

گزارش بیست و چهارم، برگشت عظیم خان به پشاور (برگه پنجاه و هشتم)

گزارشگر در این گزارش می نویسد، که شاه شجاع پس از چهار ماه شکست می خورد، از پشاور می گریزد و دوباره به راولپندی بر می گردد: «موسم زمستان که محمد عظیم خان ... از طرف شاه محمود به داعیه پشاور وارد ... گردید بندگان ما نیز ... حاضر بودند به مقابله دشمن رفته ... با سواره و پیاده خود صف ها آراسته به میدان معرکه رسید از هزیمت آنها شکست فاحش در تمامی لشکر این نیازمند درگاه الهی رو داد ناچار ...عازم راولپندی شدیم».

گزارش بیست و پنجم، تاخت شاه شجاع به پشاور

(برگه پنجاه و نهم تا شست و یکم)

گزارشگر در این جا از تاختن شاه شجاع و شکست خوردنش در پشاور و برگشت دوباره اش به راولپندی گزارش می دهد: «بندگان ما ... عنان عزیمت را به سمت پشاور معوف ساخته از دریای اتم عبور نموده ... محمد عظیم خان و عطا محمد خان ... به معرکه جنگ رسیدند ... در کثرت جنگ ... عطا محمد خان برادر محمد عظیم گوله تفنگ خورده ... و از طرف بندگان ما ... سپاه سالار لشکر ... به مرحمت الهی پیوست ... زخمیان را از میدان برداشته ... عنان عزیمت را به سوی راولپندی معطوف فرموده ... یکسال در راولپندی توقف فرمودیم ... بندگان ما باز ... عنان عزیمت را به سمت پشاور معطوف فرمودند ... محمد عظیم خان ... تاب مقاومت نیاورده ... به سمت کابل خزید ... بندگان ما ... رونق افزای پشاور شدند»

گزارش بیست و ششم، فرستادن نیرو به دیره غازی

(برگه شست و یکم تا هفتاد و هفتم)

در این گزارش آمده است که نیرو های شاه شجاع در دیره غازی شکست می خورند: «بندگان ما ... شهزاده حیدر را با چیزی لشکر مامور دیره غازی ... نموده ... در لشکر شهزاده نفاق به هم رسیده حتی که چند صد کسی سوار یک مراتبه از معرکه کار زار گریخته به طرف دشمن پیوستند شهزاده حیدر پس از ... شکست لشکر خود ... مراجعت فرموده ...»

همزمان پنهانکارانی که خود را «غلام» شاه شجاع می نامند، زمانه سازی می کنند و او را دستگیر نموده و به کشمیر می برند: «عطا محمد خان ناظم کشمیر ... با

اکثری از سپاه ... متمنی آن شد که حضرت پادشاه را ... دستگیر ساخته به قلعه اتک برسانند ... نمک حرامان بی سامان ... بالاحصار ... را به مانند نگین انگشتر محصور کرده ... بندگان ما را ... در کشمیر برده در قلعه کوه ماران مقیم ساختند ... عطا محمد خان ناظم کشمیر بنا بر زمانه سازی و تذویر گاه گاهی به خدمت بندگان ما حاضر شده عرض می نمود که اگرچه درین مقدمه نمک حرامی از دست غلام به وقوع آمده ... در تلافی این نمک حرامی روزی خواهد بود که جانفشانی خواهیم کرد». در این هنگام نیرو های شاه محمود به سوی کشمیر می تازند و آنکه شاه شجاع را در بند کشیده است، در برابر شاه محمود لشکر می کشد: «شاه محمود ... فتح خان را با جمعیت سی هزار لشکر مامور تسخیر کشمیر نموده ... عطا محمد نیز فوج خود را آراسته به مقابل فتح خان در شیپال رفت چون ... لشکر عطا محمد خان هزیمت خورده یک منزل واپس گردید».

عطا محمد خان پس نشینی کرده شاه شجاع را آزاد می کند و چون نیروی رنجیت سنگه با کومک فتح خان به کشمیر می تازد، شاه شجاع از در سازش پیش می آید و به لاهور پس روی می کند: «عطا محمد خان ... تاب مقاومت نیاورده ... چون چاره کار خود ... بدون ... بندگان اشرف ما غیر ممکن یافت ... سر برهنه و طناب به گردن و شمشیر به کف ... به حضور ... اقدس رسانید ... که ... غلام را عفو فرمایند و اگر به کشتن غلام امر می شود شمشیر و رسن نیز حاضر است... از حضور اشرف ارشاد شد که ... شما در قلعه شیر گر متحصن گردیده چند روز خود را نگهدارید تا بندگان ما اصلاح طرفین بفرمایند. ... چند سردار لشکر رنجیت سنگه که بطریق کومک با فتح خان آمده بود به سلام بندگان ما حاضر شدند ... از آنجا که تمامی وابستگان در لاهور بودند ... عنان عزیمت به سمت لاهور معطوف فرمودیم»

در همین گزارش آمده است که چگونه شاه شجاع و خانواده اش از لاهور می گریزند و به لودهیانه جایگزین می شوند.

گزارش بیست و هفتم، گریز شاه شجاع از لاهور

(برگه هفتاد و هفتم تاهشتاد و پنجم)

گزارشگر در این اینجا شیوه ی گریز شاه شجاع را گزارش می دهد: «در جایی که بندگان ما به شب استراحت می نمودند در زیر فراشخانه بندگان ما می بود ... پیشخدمتان ... جانفشان سقف آن را شکافته و از دیوار فراشخانه تا هفت خانه دیگر جا به جا نقب ها دوانیده چندین جاه زمین و دیوار ها را سوراخ کرده تا راه برآمدن ... آماده و مهیا ساخته شد»

گزارش بیست و هشتم، لشکر کشی به کشمیر

(برگه هشتاد و پنجم تانود و سوم)

این گزارش هم پیرامون جنگ و لشکر کشی شاه شجاع است. او نخست به کشمیر می تازد، سپس به لوهیانه می رود و با انگریز ها پیرامون شگرد لشکر کشی به کابل گفتگو می کند: «بندگان اشرف ما عنان عزیمت را به سمت کشمیر معطوف فرمودیم ... بندگان اشرف ما در لودیانه ... با فلاح صاحبان انگریز بهادر که دوستان قدر شناس و والیان سلطنت اساس اند انعقاد خواهد یافت عنان عزیمت را به طرف ولایت کابل معطوف خواهیم فرمود».

گزارش بیست و نهم، لشکر کشی به پشاور

(برگه نود و سوم تا نود و پنجم)

در این گزارش آمده است که انگریز ها هرچه زود تر خواهان فرستادن شاه شجاع به پشاور و از آنجا به کابل بودند: «به عرض اشرف رسانیدند که بالفعل صلاح دولت در این است که بندگان اشرف اقدس ... به زودی رونق افزای پشاور شوند چرا که مهم کابل در پیش است».

گزارش سییم، گرفتن پشاور

(برگه نود و پنجم تا سدم)

گزارشگر گزارش می دهد که شاه شجاع پسرش را برای گرفتن شکارپور فرستاد و خودش به پشاور تاخت: «بندگان ما ... فرزند ارجمند ... شهزاده تیمور را ... جهت الکای شکارپور فرستاده بعد از آن عنان عزیمت را به سمت پشاور معوف فرمودند».

گزارش سی و یکم، گفتگو با سرداران سند و حیدر آباد

(برگه سدم تا سد و چهارم)

گزارشگر گزارش می دهد که شاه شجاع با سران سند و حیدر آباد پیرامون لشکر کشی به افغانستان گفتگو کرد: «بندگان ما ملاقات میران حیدرآباد و میر سهراب خان والی خیرپور مصمم گشت که هرگاه به صداقت و ارادت کامل کمر همت و خدمتکاری به میان جان بسته ... و یکرنگ باشند ... تسخیر افغانستان بوجه آسان صورت ... خواهد پذیرفت».

گزارش سی و دوم، لشکر کشی به افغانستان و شکست

(برگه سد و چهارم تا سد و دوازدهم)

در این جا گزارشگر از تاختن و پس نشینی انگریزها با شاه شجاع به افغانستان گزارش می دهد: «بندگان ما سان لشکر را ملاحظه فرمودند ... عنان عزیمت را به سمت ولایت کابل معطوف نموده ... از آن طرف مستر الفنستن ... آمدند» و چون سندیها پیمان شکنی کردند، شاه شجاع پس به سوی لودهیانه رفت: «میر سهراب خان ... از خیرپور ... از دریای سند عبور نموده با میران ملحق گردید ... این همه عزم و سامان و جمعیت برای بندگان ما می نمودند و در باطن به منافقت استوار داشته ... اشرف ما ... ازین مجمع منافقان کشیده به ملک دوستان یعنی لودیانه امنیت کاشانه» برگشت.

گزارش سی و سوم، لشکر کشی به کندهار

(برگه سد و سیزدهم تا سد و بیست و نهم)

در رویدات های بخش دوم واقعات شاه شجاع هم روشن است که گزارش ها نه از آن شاه شجاع که پیرامون شاه شجاع نوشته شده است: «سالی چند بندگان همایون ما به ... لودیانه ماندند» پیش از تاختن به کندهار چند تن انگریزی نزد شاه شجاع می آیند: «کپتان کلاد ماتین وید صاحب بهادر پلیتکل اجنت لودیانه و کپتان میکش صاحب بهادر ... شرف اندوز حضور فیض گنجور گردیدند».

گزارش سی و چهارم، رفتن به کندهار

(برگه سد و بیست و نهم تا سد و پنجاه و پنجم)

در این گزارش هم آشکار است که گزارشگر شاه شجاع نیست: «بنندگان ما به ... ۱۲۴۹ هجریه عنان عزیمت به سوی قندهار معطوف فرمودند»

گزارش سی و پنجم، لشکر کشی انگریز به افغانستان

(برگه سد و پنجاه و ششم تا دوسد و چهل و هفتم)

در گزارش سی و پنجم، که به خامه محمد حسین هروی نوشته شده است، سخن از لشکر کشی آشکارا و ورملائی انگریز، به تخت نشاندن شاه شجاع درانی و شکست و بربادی شاه شجاع و لشکرکشان است.

نویسنده یا جنگ سالار؟

با آنکه در هیچ یک از سی و پنج گزارش واقعات شاه شجاع، نشانه‌ی در دست نیست که خامه به دستی شاه درانی را آشکار سازد، با آن هم می‌کوشیم فرنود های دیگر و بیشتری گرد بنگاریم.

میر محمد صدیق فرهنگ می‌نویسد، که گسترش ادب و فرهنگ در زمان احمد شاه درانی دوباره به میان آمد، ولی «قشر حاکم شعر شناس و ادب پرور هنوز مفقود بود. احمد شاه هرچند مرد با سواد بود ... اما در ایام پادشاهی اش به قدری به امور حرب و سیاست مصروف بود که مجال رسیدگی به سایر امور نداشت. ... از .. پرورش شعر و ادب در دربار و عصر احمد شاه اطلاعی به ما نرسیده است ...»*

در تارنمای پژوهش سرای تاریخ افغانستان آمده است که در زمان فرزندان تیمور شاه فرهنگ و ادب پیشرفت و گسترش نیافت. «و بر اثر نا امنی و جنگ های پیاپی بین پسران تیمور، بار دیگر شعر و ادب خشکید.»**

و چون مشت نمونه خروار است، به همین دو نمونه از بنمایه های ارزنده بسنده می‌کنیم و می‌کوشیم تا فرنود های خردپزیر از درون واقعات شاه شجاع درآوریم.

یکم، کار برد کس سوم (او) به جای کس یکم (من)، نشان می‌دهد که گزارش ها پیرامون شاه شجاع است و آن ها را کس دیگری نوشته است: «بر خاطر ... شاه درانی ... چنان ظهور کرد ...» = به دلش (اش) چنان گشت ... (برگه دوم)

در برگه دوم آمده است: «بندگان ما ... در ... هر محاربه هرگز اندیشه از سر خود نکرده ...» = او (شاه شجاع) از جنگ ترس نداشت ...

.....

* میر محمد صدیق فرهنگ، جلد یکم، برگه ۱۶۶ و ۱۶۷

** علی اکبر فیاض، افغانستان در عصر سلسلهء سدوزایی، تشکیل دولت افغانستان، احمد شاه درانی،

سال ۱۳۸۷ خورشیدی

در برگه چهارم آمده است: «چون ... عرصه ... بر بندگان ما تنگ آمده بود ...» = میدان بر او (شاه شجاع) تنگ آمده بود ...

در برگه پنجم آمده است: «به سمع همایون ما رسانیدند ...» = به او (شاه شجاع) گفتند، برایش گفتند ...

در برگه هفتم آمده است: «جنگ سوم بندگان ما با لشکر شاه محمود ...» جنگ او (شاه شجاع) با شاه محمود. ...

دوم، شیوه ی نوشتار «واقعات شاه شجاع» بیشتر به شیوه نویسندگی آموزش دیدگان ایران زمان صفوی ها می ماند:

یکی از نویسندگان دربار شاه صفی صفوی می نویسد: «نوشته به خدمت نواب اشرف اقدس ارفع شاه صفی فرستادند*».

در برگه شست و دوم «واقعات شاه شجاع» آمده است: «به عرض اشرف می رسانیدند که بندگان اقدس ملاحظه سامان سواران ما مردم را بفرمایند»

نویسنده دربار عباس صفوی می نویسد: «بنندگان نواب همایون خلد الله مکنته و سلطانه در آنها شریک باشند» (تارنمای میراث)

در برگه سی و شش «واقعات شاه شجاع» آمده است: «بنندگان همایون ما نیز الطاف و اشفاق خسروانه در باره آنها مبذول داشته ...»

سوم، در واقعات شاه شجاع نشانه های بسیاری در دست است، که به جای خامه به دست شاه شجاع مهر می دهد، به این آرش که چون شاه درانی هنر نوشتن نمی دانسته، به جای دستینه (امضا) نوشته ها را مهر می کند: در برگه هفتاد و چهار واقعات شاه شجاع آمده است: «بنندگان اشرف به ما راستی بکنند و نوشته را به مهر خود بدهند»، به این آرش که نوشته را مهر کنند. گزارشگر به دنباله آن می نویسد: «بنندگان ما خواهش او را از روی قسم قبول نموده و نوشته را به مهر خود دادیم». در برگه های شست و نه و هفتاد واقعات ... سخن از یک کاغز ساختگی است، که «به گفته پادشاه نوشته» شده است!

.....

* ویکی پدیا فارسی

اگر پادشاه هنر نوشتن می دانست، کسی آن کاغز ساختگی را نمی پذیرفت و کسی هم بر سر پادشاه بدگمان نمی شد. در «روزنامه هشت صبح» آمده است که «عبدالله خان اچکزی که رهبری سران کابل را در جلسه‌ای داشت از جیبش نامه‌ای بیرون کشید و به مردم نشان داد که شاه شجاع با مهر خودش مردم را به قیام علیه فرنگی‌ها خواسته است*».

در برگه ۱۷۴ و ۱۷۵ واقعات ... آمده است که شاه شجاع نامه‌ها را مهر می کرده است: «ولیم جی میکناتن صاحب بهادر ... وثیقه جدید ... به قید تحریر آورده به مهر حضرت خاقانی مزین نموده».

از این‌ها که بگزریم، در برگه یک سد و سه واقعات شاه شجاع آمده است: «به ... ضمانت ... جناب مرتضی علی و حضرت عباس و دوازده امام رضوان ... که میان به دل و جان و مال به خدمتگزاری سرکار اشرف ثابت قدم ... بوده» اگر نوشته از آن «شاه شجاع درانی» می بود، نام عباس و دوازده پیشوای شیعه را در نوشته اش نمی آورد. این گزاره نشان می دهد که نویسنده یا همان حسین هروی است و یا «حسین» دیگری از شیعه‌های هرات. باری، آنچه گذشته نگاران، نویسندگان و پژوهشگران مان را کلاوه سر در گم (کلافه) کرده است، کار برد واژه ی «بندگان» در واقعات شاه شجاع می باشد.

هنگامی خواننده به نخستین واژه ی «بندگان» در واقعات شاه شجاع بر می خورد و می خواند: «وقایع بندگان ما تا سی و پنج به ظهور پیوسته ...» (برگه دوم) به این گمان می شود که واژه ی «بندگان» به جای پیروان به کار برده شده است و گزارشگر واقعات شاه شجاع باید شاه شجاع درانی باشد. اگر به ادب‌سار کهن نگاهی بیاندازیم، می بینیم که «بندگان» واژه ی ستایشی و ویژه ی شاهان بوده است. در گذشته شاهان خود را برابر به خدا دانسته و پیروان خویش را «بندگان» خویش می دانستند. پس از گزشت زمان، پایه ی خدایی به نمایندگی دگرگون می شود و شاهان خود را نماینده ی خدا در زمین می شمارند.

.....

* روزنامه هشت صبح، تفنگ چخماخی، بخش دوم، سال ۱۳۹۰، از بشیر سخاورز

باری، اگر به نوشتار زمان صفوی ها نگاهی بیاندازیم، می بینیم که واژه ی «بندگان» به جای پادشاه یا نام پادشاه به کار برده شده است. برای نمونه در یکی از گزارش های زمان صفی شاه صفوی آمده است: «بعد از اتمام نسخه ی معروضه، نوشته (را) به خدمت بندگان نواب اشرف اقدس ارفع شاه صفی فرستادند»**

روی یکی از سنگ نوشته های استان یزد آمده است: «... امر فرمودند به انشاء این رباط بندگان نواب کامیاب ... الصفوی بهادر خان خلد الله و ملکه ...»

در یکی از گزارش های زمان شاه عباس صفوی آمده است: «هرگاه بندگان نواب همایون خلدالله و مکنته و سلطانه در آنها شریک باشند موجب زیادتی و رواج و آبادانی خواهد بود***»

از این ها که بگذریم، در واقعات شاه شجاع، شاه زمان درانی و شاهپور درانی هم به نام «بندگان» یاد شده اند. در برگه هفدهم واقعات شاه شجاع آمده است: «تمک حرامی عاشق نام شنواری که نسبت بندگان سکندر شان حضرت شاه زمان نموده بود به خاطر مبارک رسید». در برگه ۲۲۳ واقعات شاه شجاع چنین آمده است: «فتح جنگ شاه به صواب دید امین الله خان نزول بندگان شهزاده شهپور شاه را در آنجا احسن و اقوم یافته ...» و در برگه ۲۳۲ واقعات شاه شجاع آمده است: «در زمانیکه بندگان سلطان شهپور شاه از کابل به باعث آمدن محمد اکبر خان سازش باطنی وزیر با دشمنان عزم هندوستان فرموده در کوه کرکچه گرفتار دست طایفه غدار غلجایی نابکار آن کوهسار گردیدند».

درست مانند گزارشگران زمان صفوی، نویسندگان دربار شاه شجاع درانی هم شاه درانی را به نام «بندگان»، «بندگان ما»، «بندگان اشرف ما»، «بندگان همایون ما»، «بندگان حضرت خاقان»، «بندگان اقدس ما»، «بندگان ظل الهی» و «بندگان گیتی ستان» می ستوده اند.

* یادگار عصر صفوی ۱۳۹۰/۹/۲۰ تارنمای خبر گزاری مهر

** یکی پدیای فارسی

*** گیتی عماد زاده، مجله شماره ۵۷ در تارنمای میراث جاویدان

در برگه ۲۸۸ تاریخ ایران آمده است که در میان سال های ۱۷۲۶ و ۱۷۲۹ ترسایی برابر به ۱۱۰۵ و ۱۱۰۸ خورشیدی نادر افشار خاندان درانی را در هرات شکست می دهد و خراسان را زیر فرمانش می آورد*.

صدیق فرهنگ می نویسد که نادر افشار گروه بزرگی از سرخ کلاه ها (قزلباشان) را با خانواده ی شان به این شهر ها جانشین می سازد، تا دروازه های هندوستان را برای او باز نگهدارند. هنگامی احمد شاه درانی به فرمانروایی می رسد، سرخ کلاه های یاد شده را به لشکر خود می افزاید** . فرهنگ به دنباله نوشته اش می افزاید که زمان شاه درانی در سال ۱۷۹۹ ترسایی برابر به ۱۱۷۸ خورشیدی دوازده هزار سرخ کلاه را از هرات به کابل، قندهار و غزنی فرستاد، تا « به عنوان کارمند دولتی مثل منشی و مستوفی و غیره» کار کنند.*** همین پدیده ها آشکار می سازند که اگر در دربار درانی ها بوی آموختن و اندوختن دانش می بود، به آوردن نویسندگان و کاردان نیازی نبود.

در پایان باید یاد آور شویم، که یکی از زیبایی های واقعات شاه شجاع در این است، که هستی و چبود (هویت) شاه شجاع درانی را به خوبی آشکار می سازد: در برگه ۱۲۵ واقعات شاه شجاع آمده است: «دلیران را از بسیاری خروش خون دل به جوش آمد ... دامان شجاعت در کمر همت زده و میدان رزم را چون بستان بزم پنداشتند».

و در برگه ۱۲ واقعات شاه شجاع چنین آمده است: «این نیازمند درگاه الهی بیدرنگ دست به قبضه شمشیر نصرت آهنگ آورده بر یک سوار که مقابل بندگان همایون ما شده بود انداخته بند دست او را منقطع ساخته».

در برگه ۱۰۸ واقعات شاه شجاع آمده است: «بندگان ما که تشنه خون اعدا و متمنی التجای میران بی وفا بودند ...». همین پدیده ها چبود شاه شجاع را می سازند، چبودی که بیشتر همخوانی با یک جنگ سالار تا یک نویسنده دارد.

.....

• تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز

** جلد یکم برگه ۱۹۹

*** فرهنگ جلد یکم برگه ۱۹۹

انگریز و خاندان درانی

اگر به سرگذشت لشکر کشی و تاخت و تاز های جهانگشایان بنگریم، می بینیم که پی ریزی و برنامه چیدن تاختن و چگونگی لشکر کشی به یک کشور، چندین سال پیش از تاخت و تاز آغاز می شود.

آغاز بیشتر لشکر کشی ها در پیوند های بازرگانی و داد و ستد ها نهفته است. پیوند های بازرگانی راه آشنایی با مردم را آماده می سازند، دوستی ها به بار می آورند و بدینگونه گپیبر و گپکش (جاسوس) ها برگزیده می شوند و سرانجام خودفروختگانی از جنگجویان، آخوند ها، ارتشی ها، بخوان بدان ها و روشن اندیشان، برگزیده و آموزش و پرورش داده می شوند، تا روزی کبوتری بر سر یکی از ایشان بنشیند، یا آخوندی خوشه ای گندم به سرش بزند و یا با لشکری بی سر و پا به کشورش بتازد.

باری، به جز از برگزیدگان مردم که به لشکر و لشکر کشی نیازی ندارند، دیگر همه کسانی که به فرمان روایی می رسند، یا دست پرورده ی جهانگشایان اند و یا با سرمایه و پشتیبانی جهانگشایان به فرمان روایی می رسند. از احمد شاه درانی گرفته تا حامدکرزی همه به یکی از جهانگشایان پیوند نا گسستنی داشته و دارند.

در چکامه ی ستایش نامه، که در پایان این نوشته آمده است، دیده می شود که دستپروردگان چگونه بازیچه ی دست کدخدایان خویش اند و چگونه به فرمان روایی می رسند. و چون سخن بر سر شاهان «درانی» است، با این نمونه از چکامه به گفتار خود دنباله می دهیم:

پس از تورک و تازی، شه انگریز

بغرید چون شیر، بجنبید تیز

ز درگاه افشار بخواند نوکرش

بکرد شاه افغان، کشید در برش

باری، در زمان شاه تهماسب دوم صفوی مرز های ایران از سوی افغانان و تورکان ناآرام می شود. در آن زمان تورکان از سوی انگریز ها پشتیبانی می شوند و ایران با روسیه پیمان سازش می بندد، ولی پشتیبانه ی افغانان پنهان می ماند! در سال ۱۱۰۵ خورشیدی یکی از سرداران پرتوان ایرانی به نام نادر افشار به شاه تهماسب می پیوندد تا در برابر تاخت و تاز افغانان و تورکان بایستد.*

نادر افشار که یک جنگجوی ورزیده می باشد، به زودی از سوی شاه صفوی به استانداری خراسان برگزیده می شود. نادر افشار در سال ۱۷۲۹ ترسایی برابر به ۱۱۰۸ خورشیدی دست به تاخت و تاز می زند. او پس از زیر فرمان آوردن سیستان، به مشهد و هرات می تازد و دست ابدالیان را از هرات کوتاه می سازد.

کامیابی های نادر افشار بر سر اشرف افغان بد می خورد. اشرف افغان با سی هزار نیرو از کندهار به خراسان می تازد و تا اسفهان پیش می رود. پس از چندی نادر افشار دوباره به اشرف افغان می تازد و او را شکست می دهد.

نادر افشار در سال ۱۱۰۹ خورشیدی تورک ها را شکست می دهد و دوباره به سرکوبی افغانان غلزیایی و درانی می پردازد.**

نادر افشار دوباره به هرات می تازد. الله یار خان درانی فرماندار هرات به «نادر افشار» می نویسد که اگر زنش را که در جنگ گرفتار کرده است، برگرداند، هرات را به او واگذار می کند. نادر افشار زن الله یار خان درانی را رها می کند، ولی الله یار خان درانی زنش را می کشد و بر نادر افشار تازد. الله یار درانی تاب جنگ نیاورده به ملتان می گریزد و شهر را به نادر افشار وا می گزارد. نادر افشار همه درانی های هرات را با خود به ایران می برد***.

.....

* تاریخ ایران از باستان تا امروز، کیخسرو کشاورز، برگه های ۲۷۸ تا ۲۸۶

** تاریخ ایران از باستان تا امروز، کیخسرو کشاورز کشاورز، برگه ۲۸۸

*** فرهنگ برگه ۹۲

و چون روس ها به گمان تاخت و تاز بر تورکان می شوند، از نادر افشار می خواهند که با ایشان پیمان ببندد، ولی نادر افشار خواست روس ها را نمی پذیرد و با تورکان به گفتگو می نشیند. و چون انگریز ها با تورکان هم پیمان اند، نادر افشار هم با ایشان نزدیک می شود. از سوی دیگر سر التون انگریزی با نادر افشار پیمان می بندد که برایش ناوگان جنگی بسازد. انگریز ها در بوشهر کارگاه توپ سازی آباد می کنند*.

نادر افشار که در لشکر کشی ها مردمان بسیاری گرد می آورد، لشکر بزرگی از جنگجویان درانی، ازبک و تورکمن می سازد و با افزار های جنگی ساخته و پرداخته ی انگریز به لشکر کشی می پردازد. در این هنگام فیل نادر افشار یاد هندوستان می کند، تا آروزی انگریز ها برآورده شود.

انگریز ها در دهه شست سال ۱۵۰۰ ترسایی برابر به ۹۴۰ خورشیدی در سرزمین ایران (و شاید هم افغانستان) بند و بست و رفت و آمد دارند** . در سال ۹۴۰ خورشیدی بازرگانان انگریزی کمپنی شرقی برای پیمان بازرگانی و با پیام دوستی الیزابت پادشاه انگریز به دربار شاه تهماسب صفوی یکم می آیند. شاه تهماسب صفوی یکم ایشان را به نام ترسایی بی دین از دربارش می راند. پس از چند سالی یکی از زنان دربار، به شاه تهماسب صفوی یکم زهر می دهد و او را می کشد. جانشینانش هم چون سر یاری با انگریز ها ندارند، یکی پس از دیگری به دست درباریان کشته می شوند. پس از خدا بنده که با عثمانی ها درگیر می شود، پسرش عباس صفوی به پادشاهی می رسد. شاه عباس صفوی که پیوند نیکی با انگریز ها دارد، از برادران شارلی می خواهد که ارتش ایران را سر و سامان دهند. در سال ۹۹۴ خورشیدی شاه عباس صفوی با انگریز ها پیمان خرید ابریشم می بندد، راه شاخاب پارس (خلیج فارس) را به روی کشتی های انگریزی باز می کند.

* (کشاورز برگه ۲۸۹ تا ۲۹۳)

** (غبار برگه ۲۹۰):

انگریزها در سال ۱۰۰۴ خورشیدی آبخوست کشم (جزیره قشم) را از پرتگالی‌ها می‌گیرند و به ایران پس می‌دهند*.

باری، نادر افشار با لشکر هشتاد هزاری، از آن میان چندین هزار سواران و جنگجویان درانی اند، با توپ و تفنگ انگریزی به هند می‌تازد. توپ زنان اروپایی (انگریزی) اش دژ گرشک را گلوله باران می‌کنند**.

پس از گرفتن دژ گرشک لشکر نادر افشار از هیرمند می‌گذرد و به سوی شاه مقصود ره می‌گشاید. در این هنگام شاه حسین از کندهار دو دسته ی هشت هزار تنی برای شبیخون می‌فرستد، ولی عبدالغنی خان مامای احمد شاه درانی آن را به آگاهی نادر افشار و انگریزها می‌رساند. شبیخون ناکام می‌ماند و هر دو گروه هشت هزار تنی شکست می‌خورند.

سرانجام نادر افشار هند را زیر فرمانش می‌آورد و در دهلی به الماس کوه نور دست می‌یابد. نادر افشار در هنگام برگشت، عبدالغنی خان مامای احمد شاه درانی را به استانداری کندهار بر می‌گزیند و هزاران خانواده ی درانی را که در گذشته به ایران رانده شده بودند، به کندهار و هرات می‌آورد، زمین‌های غلزیاییان را در کندهار و زمین‌های بارور را در هرات به درانی‌ها می‌دهد***.

ناگفته نماند که هنگامی پدر احمد شاه درانی در می‌گذرد و فرمانداری هرات به دست همچشم (رقیب) پدرش می‌افتد، مادر احمد شاه درانی با کودکش به فراه می‌رود****.

زمانی که هرات و فراه به دست نادر افشار می‌افتد، احمد شاه درانی با مادرش به کندهار پناهنده می‌شود، ولی شاه حسین غلزیایی ایشان را به زندان می‌اندازد. در سال ۱۷۳۸ ترسایی که نادر افشار کندهار را به دست می‌آورد، احمد شاه درانی و برادرش ذوالفقار درانی را به مازندران می‌فرستد. او در آنجا ذوالفقار درانی

.....

* غبار برکه ۲۹۰ و ۲۹۱

** فرهنگ برکه ۹۳

*** فرهنگ برکه ۹۶ و ۹۷

**** غبار برکه ۳۵۴

را زهر می دهد و احمد شاه درانی را که پا به بیست سالگی می گزارد به دربارش می خواند. نادر افشار از جوانی سرگرم نگهبانی و پاسداری در دربار است و در زمان تاختن به هند، به سرلشکری درانی ها برگزیده می شود. هنگامی که نادر افشار کشته می شود، احمد شاه درانی نزدش می رود و الماس کوه نور را از بازویش باز می کند و با مهر و دارایی اش به سوی کندهار می تازد*.

باری، زمانی که نادر افشار کشته می شود، احمد شاه درانی با جنگجویان درانی اش به کندهار می تازند. در گردهمایی که برای گزینش شاه درست شده است، آخوند بیگانه ی که هیچ پیوندی به خاندان های کندهاری ندارد، خوشه ی گندم را بر سر احمد شاه درانی می زند و او را به پادشاهی بر می گزیند. غبار این آخوند دست نشانده را به نام: صوفی سیاستمدار یاد می کند**.

بیگمان، رفت و آمد انگریز ها به دربار های ایران و هند و داد و ستد ایشان با مردم آن کشور ها آشکار است، ولی در افغانستان در زمان شاه شجاع درانی آشکار می شود. از لابلای نوشتار غبار چنان بر می آید که فرستاده های انگریزی در ایران و افغانستان، همزمان سرازیر می شوند: «قوه نهانی ... که در سواحل هند سر کشیده بود... با اسلحه علم و فن و تخنیک عالیتری ... مجهز بود... هندی ها ایشان را ... سوداگر ... و افغان ها آنان را پساری و دکاندار می نامیدند ... این همان استعمارگران غربی بودند.»*** پس همانگونه که چهره ی انگریز ها برای احمد شاه درانی در دربار نادر افشار آشنا است، افغان ها هم با فرستاده های جهانگشایان انگریز آشنا اند.

در سال ۱۷۴۹ ترسایی دسته ی بر آن می شوند که احمد شاه درانی را بکشند، ولی چون او از استخبارات مفصلی برخوردار است، برنامه چینان را سرکوب می کند****.

* فرهنگ ۱۰۴

** غبار ۳۵۴

*** غبار ۳۵۶

**** غبار بر ۳۵۷

با آنکه احمد شاه درانی با درباریان ایران آشنایی دارد، کار های مهیند (مهم) دربار را برای هندی ها می دهد، برای کسانی که در لشکر کشی به سرمین شان، مردمان شان را چپ و راست سر می زند: «خزانه دار کل هم یک نفر هندی به نام یوسف علی ملقب به التفات بود.»*

پیش از لشکر کشی های احمد شاه درانی به هندوستان، جهانگشایان انگریز و فرانک بر سر گرفتن هندوستان در جنگ می باشند و نیروی مردمی مرتهه در هندوستان چون دیواری در جلو جهانگشایان می ایستد.** فرانک ها و انگریز ها از بهر شکستن این دیوار، بر آن می شوند که از راه ایران و افغانستان این دیوار را درهم بشکنند، همان است که نادر افشار لشکر کشی را به هندوستان آغاز و احمد شاه درانی آن را در جنگ پانی پت به انجام می رساند.

باری، همینکه احمد شاه درانی به پادشاهی می رسد، کاروان گزیت و باج که از ملتان و پنجاب به سوی ایران روان است، «سر راست به حضور احمد شاه آورده»*** می شود. چنانکه در بالا آمده است، انگریز ها در ایران برای نادر افشار توپ می ساختند و چون این توپ ها بیشتر از بهر درهم شکستن نیروی مرتهه بود، در سال ۱۷۵۰ ترسایی برای احمد شاه درانی هم در نیشاپور، توپ چودنی بزرگی می سازند.**** همان است که احمد شاه درانی که در سال ۱۷۶۱ ترسایی نیروی مرتهه در پانی پت را در هم می شکند و هندوستان را میدان تاخت و تاز انگریز ها می سازد. غبار می نویسد: «کمپنی ... انگلیسی ... از شکست عمیق دولت و قوای متحده مرته و راجپوت در پانی پت بی نهایت خوش بود»*****

* غبار ۳۵۹

** غبار ۳۷۰

*** غبار ۳۶۰

**** غبار ۳۶۳

***** غبار ۳۶۹ و ۳۷۰

غبار برکه ۳۷۰ می نویسد که برای انگریز ها سال ۱۷۶۱ ترسایی نام «سال مهم» می باشد، زیرا احمد شاه درانی نیروی مرتهه را که در برابر انگریز ها چون دیواری ایستاده است، در هم می شکند و به «تسلط قوای فرانسه در جنوب هند در مقابل انگریز ها به پایان» می دهد.

تیمور شاه درانی (۱۷۳۷ - ۱۷۹۳) هم که پس از درگذشت پدرش احمد شاه درانی به پادشاهی می رسد، با انگریز ها میانه ی خوبی دارد: «تیمور شاه ... از جانب هندوستان ... تشویش نداشت.»*

پس از تیمور شاه درانی میان پسرانش جنگ در می گیرد. زمان شاه درانی که خود را پادشاه می خواند، با انگریز ها پیوند پدران دارد، ولی شاه محمود درانی با ایران کنار می آید. هنگامی که زمان شاه درانی می خواهد بر مرتهه بتازد و انگریز ها را از درد سر برهاند، برای «کمپنی انگلیسی خبر داد که عزم داخل شدن به هند و راندن قوای مرته را به اراضی جنوبی دارد.»**

در زمان زمان شاه درانی فرانک ها پای انگریز ها را از ایران کوتاه می سازند: «ناپلیون در سال ۱۸۰۷ ... عهد نامه با شاه ایران بست. در ماده دهم آمده است: شاه ایران سعی خواهد کرد تا افغان ها و مردم قندهار را در حمله به متصرفات انگلیس در هند، با خود متحد بسازد.»*** روی همین پیمان نامه ایران شاه محمود درانی را به سوی خود می کشاند و می کوشد او را در افغانستان به پادشاهی برساند.

اگرچه غبار در برکه ۳۸۶ می نویسد که انگریز ها بر آن بودند تا زمان شاه درانی را بکشند و شاه محمود درانی را به پادشاهی برسانند، ولی کنش هر دو شاه پسر نشان می دهد که انگریز در پی کشتن شاه محمود درانی می باشد و نه زمان شاه درانی. زیرا هنگامی که زمان شاه درانی به لاهور می رود، سرزمین لاهور و پنجاب را برای

.....

* غبار ۳۷۶

** غبار ۳۸۴

*** غبار ۳۸۲

رنجیت سنگ می بخشد و رنجیت سنگ یا به گفته انگریز ها شیر پنجاب دست نشاندۀ ی انگریز می باشد.* ولی وارونه آن شاه محمود درانی از سوی ایران پشتیبانی می شود و هر هنگام که میدان برایش تنگ می شود به ایران می گریزد: «شاه زمان در کابل بود که ناگهانی شنید محمود با ... کمک نظامی حکومت قاجار ... به شهر قندهار» تاخته است.

**

چنانکه در بخش شاه شجاع آمده است، شاه زمان به سوی پشاور می تازد تا از برادرش شاه شجاع کمک دریافت کند. در میان راه به دام می افتد و سرانجام کور و زندانی می شود. شاه شجاع این پیش آمد را به آگاهی انگریز ها می رساند. در سال ۱۸۰۴ ترسایی فرستاده های انگریز جنگ شیعه و سنی راه می اندازند، شورشیان بر محمود درانی می تازند و او را به بالا حصار کابل زندانی می سازند. شاه شجاع که در پشت این آشوبگری پنهان است، به پادشاهی می رسد.*** انگریز ها با فیل و تفنگ به شاه شجاع درانی می پیوندند.****

شاه محمود درانی با نیروی تازه دم به کندهار و سپس کابل می تازد و دست شاه شجاع درانی را برای سه دهه از پادشاهی کوتاه می سازد.

سرانجام دست درازی پنهانی انگریز آشکار می شود و با لشکر انگریزی - هندوستانی - درانی به سرکردگی شاه شجاع درانی در سال ۱۸۳۹ ترسایی به کابل می تازد و به گفته غلام محمد غبار، شاه شجاع درانی «در سال ۱۸۴۲ با اردوی دوستان انگلیسی خود یکجا در توفان قیام مردم افغانستان ناپدید» می گردد.*****

.....

* غبار ۳۸۵

** غبار ۳۹۰

*** غبار ۳۹۳

**** غبار ۳۶۹

***** غبار برگه ۴۰۱

ستایش نامه

ستایش نامه فشرده ی از سرگزشت سرزمین افغانستان است که به گونه ی چکامه درآورده شده است. این چکامه در شماره هشتم **گهنامه بیرنگ** در سال ۱۳۸۶ خورشیدی به چاپ رسیده است.

چنانکه در چکامه آمده است، از نخستین شاه و یاران درباری اش گرفته، تا ایمروزیان همه گماشته اند، گماشتگانی، که از بهر خوشنودی و خواست کدخدایان بیگانه ی خویش، آماده اند دست به هر گونه جادوگری و تبهکاری بزنند، از کله مناره درست کنند و به جای آب، در جوی ها خون روان سازند.

باری، پسماندگی فرهنگی مردم مان، انگیزه ی آن شده است، تا بیگانگان به دلخواه خویش بر ایشان سرکرده و سردستکه بگمارند و به سود خویش هر خری دارند، بتازانند. در این چکامه می بینید، که بیگانگان چگونه مزدوران شان را می پرورند، می آموزانند، تاج بر سر شان می نهند و آنگاه که دیگر کار آمد ندارند، سر شان را زیر بغل شان میکنند و دیگری را برمیگمارند:

پس از جنگ و کشتار به هر مرز و بوم
شکست خورد ساسان، به فرمان روم

چو پیام به هامون نشینان رسید
روان بر تن مردگان شد پدید

به ناگاه سواران جنبده پای
زدند آتش کین بر نام و جای
ربودند و بردند هر چیز و کس
چو در انگبینی، نشیند مگس

ز پارس تا خراسان و تا رود سند
شتر را بتاختند، تا خاک هند

چو تورکان شدند بندگان خدای
بُردند دستان، شکستند پای

گهی تاز تازی، گهی تاخت تورک
نیاکان رمه گشت، ایشان چو گرگ

پس از تورک و تازی، شه انگریز
بغرید چون شیر، بجنبید تیز

ز درگاه افشار بخواند نوکرش
بکرد شاه افغان، کشید در برش

فرانکان که تاختند به آبنای هند
به لرزه شدند، انگریزان به سند

به احمد بسا تیر و توپ نوین
روان از رهی دور، پول در کمین

هزاران هزار سیک و یا پرتگال
رمیدند و مردند، فتادند چو گال

چو احمد بمرد و برفت از جهان
کشیدند شاه شجاع در میان

چو بادی گرفت، در شکم انگریز
فتاد از تنش، شاهی دیگر نیز

سر دوست خان نوازید به ناز
نهاد تاج بر سر، بگفتا بتاز

چو افتاد از تاز، امیر خان خست
نمود شاهشاهی علی شیر مست

چو شیرک فتاد در بر مردگان
بکرد میر رحمان شوی زندگان

نه کلاه نه دستار نه چیزی به سر
بزد شانه مویش، نشاندش به خر

پس از بندخانه، پس از لیس گاو
فتاد شاه بر خاک، گرفتش تاو

چنان تاو جانگیر، چنان تاو تیز
نه درمان، نه دارو، نه هم انگریز

پای میر میران کشیدند به در
حبیب خان امیر را نمودند پدر

به سر تاج نار و به دست زلف یار
به اندیشه مار و به کردار زار

ز بهر همان تاج زرین به سر
بشد مست و بیخود، رنگین پسر

امان تشنه گشته به خون پدر
بکرد خون تیره ز گردن بدر

چو کله جدا از تن میر شد
گذاشت تاج بر سر، پسر شیر شد

چو سامان نبود این پسر را به سر
فرارید ز کشور، به جای دگر

بدید آبروشی که افتاده تاج
گرفت تاج را، نه گفتار نه واج

چو هندو بدید آبروش بچه را
به دندان گرفت ناخن و پنجه را
بخواند زایمان را، بداد تیر و پول
که تازند به کابل چو مستانه غول

بداد تاج به نادر، پسر جان خویش
که تا سر زند، دشمن خون خویش

چو نادر به اردو سخن راندی
ندانست کس، آنچه او خواندی

جوان هزاره به پا خاست و گفت
ترا تاج نشاید، نگش جفت جفت

سزای تو باشد، به سر تیر نغز
درآید، دراند تو را مغز مغز

سر و تاج نادر شد نار به خاک
بخواندند یاران به گورش، راک

ز هند فرمان آمد به محمود خان
بکش خالقان را، ببند در کمان

بده تخت به ظاهر، گزار تاج به سر
سپارش به هند، گو برو پیش پدر

بگفت و بیاموخت برایش زبان
که او را نیاید تیری به جان
ز بنیاد چو او خود پسر خوانده بود
ز هر شهر یکی را پسر خوانده بود

کشید چرس و تریاک، بزد بنگآب
گمانش نبود، روزها بود به خواب

پس از سال چهلم، که افتاد بیاد
پسرزاده خامی، بدادش به باد

چو داود نبود با خرد، هم نه رام
زن و مرد گفتند به او کله خام

گهی امریکا و گهی چین و روس
ز سر تا به پا زد، او لیس و بوس

به شاهان روسی گمان شد جور
که سازند به داود یک زنگ غور

چو غورزنگ ملی ز دربار بود
به خلق و به پرچم دگر یار بود

همه برگ غورزنگ داود شدند
ز بی دانشی از خود بیخود شدند

بسال یک و سه و پنجاه و هفت
خرد از وطنجار و قادر برفت
یکی از زمین و دگر از هوا
زدند تیر و شمشیر به هر بی نوا

چو خود از خرد بهره ای بر نبود
تره کی گرفت تاج، گوی را ربود

امین تشنه ای تاج شد هم به تخت
فشرد رو پدر، بالش پنبه سخت

امین خاست از جا و کوبید به مشتم
نمود او به بابای روسش پشت

چو ببرک بدید کینه ورزان خشم
بگرداند به سوی کرمین چشم

کرمین رده زد بسا توپ و تانک
نشاندش به رویش، بگفتا ببانگ

چو ببرک بدید این همه کر و فر
نشست روی تانگ و زرهی به سر

هزار سد پیاده، هزاران سوار
کشیدند امین را به چوبه ای دار

بدادند به ببرک، هم تاج و تخت
مگر ببرکی را نبود، هیچ بخت

نجیب را نشانند، که نرمی کند
نکشد دیگر، دل به گرمی کند

نجیب در کنش تند و تندرو بود
به زور و به دانش، چون گاو بود

چنان نرم و نرمش کرد او به ریش
که رفت تاج شاهی، به ناگاه ز پیش

مجدد گرفت تاج شاهی به دست
چو دستار به سر، تاج از سر برست

گرفت تاج برهان و گفت شاه منم
زنم برچه بر دل، ز جا بر کنم

چو برهان ز دودمان تاجیک بود
به مسعودیان، او شهی نیک بود

عمر با فغان ملت و خلقیان
چو شیران بریختند، رساندند زیان

یکی آدمیخور، دگر خاک خور
بکشتند و بستند، نمودند کور

چو ب پنج و دو ساز به پرواز داد
یکی چرب زبان شاه، ز امریکه زاد

به گفتار کرزی، چو توفیده پای
به رفتار چون کوه، بایستاده جای

خودش را میانه کند در میان
به چپش چپوله به راست طالبان

چو بوشان* بگیرند ز کرزی جان
دهند مرکلان** تاج به رنگین جان

وگر نیک بینی، تو بر کار زار
همه از سر هم، لرگ از تغار

ز ساسان و تازان، بلیران*** و بوش
نه سودی به مردم، نه شاهی بهوش

.....

* جورج بوش
** انگلا مرکل
*** تونی بلیر

پسگفتار

چنانکه دیدیم، درونمایه و تننامه‌ی رویدادها و گزارش‌های واقعات شاه شجاع آشکار می‌سازند که هیچ‌یک از رویداد‌های این نسک را شاه شجاع درانی ننوشته است و به خوبی هم می‌توان دریافت که هیچ گزارشی زیر نگر شاه شجاع درانی نوشته نشده است، زیرا در هیچ‌جای واقعات شاه شجاع نه گزارشی از زبان شاه شجاع درانی نوشته شده است و نه هم گفتاوردی از او بازگو شده است.

آنچه شایان یادآوری است، این است که همه گزارش‌ها از آغاز تا انجام، از نگاه ساختار و شیوه نوشتار، چنان همگون‌اند که گویی همه گزارش‌ها را یک نویسنده نوشته است. گزارش‌های بخش یکم و دوم را که گزارشگر آن ناآشکار است، همگون گزارش‌های اند که محمد حسین هروی نوشته است: در برگه ۱۶۷ محمد حسین هروی گزارش می‌دهد: «هرگاه بندگان ما در کابل و قندهار متمکن باشند به سبب تنگی ملک به سمت بلخ ... لشکر کشی نمایند».

محمد حسین هروی در برگه می‌نویسد: «بندگان ما در ملک ولایت متمکن شوند باید میران سند شکارپور را هم واگذار شوند که ملک پادشاهیست به تصرف بندگان ما باشد». در برگه‌های ۱۷۴ و ۱۷۵ می‌نویسد: «ولیم جی میکناتن صاحب بهادر ... وثیقه جدید ... به قید تحریر آورده به مهر حضرت خاقانی مزین نموده».

این همخوانی و همگونی گزارش‌ها و فرنود‌های یاد شده، نشان می‌دهند که واقعات شاه شجاع درانی را شاه درانی ننوشته است و گواهی بر آن‌اند که خرد شاه شجاع درانی مرز بندی شده در میدان جنگ است.

جای بسا بدبختی است که فرهنگ فرمانروا، از ادب‌سار پارسی مندلاغی* درست می کند، تا هر چونده آن را بچود و دوباره روی دیوار بچسپاند، تا آیندگان نیز از آن بهره ی ببرند و با آب دهان تازه نگهش دارند.

یک سد و پنجاه سال پیش کسی می نویسد که **شاه شجاع درانی** نویسنده است! از آن زمان تا کنون، چندین زادمان زاده و در می گزرنند، ولی برای هیچ کس دو دلی رخ نمی دهد و کسی نمی پرسد، که با کدام فرنود؟

هنوز هم مندلاغ سد و پنجاه ساله را دهان به دهان می کنند، بی هیچ احمی به ابرو آن را می جوند و بی هیچ گواهی **شاه شجاع درانی** را نویسنده و چکامه سرا می دانند و برایش **جایگاه ویژه** ی در ادب‌سار سرزمین مان می خواهند!

در ادب‌سار پیشرفته، به اینگونه نگر ها شناخت های مرده ریگی می گویند، زیرا نویسنده در چهارچوب بندی های از پیش درست شده پایبند است و هر آنچه که گزشتگان گفته اند، کورکورانه می پذیرد.

برخی از نویسندگان مان چنان برده و بنده ی فرهنگ فرمانروا می باشند، که پا از چهارچوب بندی ها فراتر نمی گزارند و هر چه از گذشته بر ایشان تپانده شده است، کورکورانه می پذیرند. ایشان در پدیده های ترس، شرم و بزرگداشتن (احترام) چنان فرو رفته اند، که همه را بی جا و نادرست به کار می برند. ایشان چنان از **شاه و خدا** می ترسند، که نگر و دیدگاه شان را در گلون خفه می کنند. اگر استاد یا آموزگار چیز نادرستی به زبان بیاورد، از شرم چیزی نمی گویند و اگر «**بزرگان**» هر کنش نادرستی بیانجامند، چون ایشان را بزرگ میدانند، کورکورانه می پذیرند!

.....

*مندلاغ (گونه ی از سغز یا ساجغ) ریشه ی گیاه کم یابی است که از کوه ها به دست می آید.

این گونه نگر های بیشتر درون مرزی می باشند. اگر نویسندگان بخواهند پیرامون همسایگان بنویسند، خامه ی شان روان است. بی ترس و لرز می نویسند، که پیش از لشکر کشی نادر افشار به هندوستان، انگریز ها ارتشش را با توپ و تفنگ های پیشرفته می آرایند، ولی از احمد شاه درانی یاد نمی کنند، که چگونه می تواند در اندک زمان لشکری با توپ و تفنگ های پیشرفته آراسته بسازد و به هندوستان، کشوری که با انگریز و فرانک ها در جنگ است، بتازد و فرمانروایی مردمی مرتبه را درهم بریزد!

خامه ی ایشان کندی نمی کند که بنویسند، احمد شاه درانی پس از کشته شدن نادر افشار، مهر و الماس کوه نور را بر می دارد و به سوی کندهار می گریزد. ولی نمی نویسند که نادر افشار را که می کشد؟ چرا می کشد؟ مگر احمد شاه درانی نگهبانش نمی باشد، چرا از او پاسداری نمی کند؟ آیا کشته شدن نادر افشار و زهر دادن ذوالفقار خان درانی، برادر احمد شاه درانی به دست نادر افشار، با هم پیوندی ندارند؟ یا اگر نادر افشار را کس دیگری می کشد، پس چرا الماس کوه نور و دارایی نادر افشار به دست احمد شاه درانی می افتد؟

امید است که زادمان نو و فرهیختگان جوان، بیشتر از خرد شان کار بگیرند و هر چیز را کورکورانه نپذیرند، تا بدبختی که بر سر ما آمده است، روی سر ایشان سایه نیندازد.

بُنمایه

- واقعات شاه شجاع، چاپ سوم سال ۱۳۸۲ خورشیدی، بنگاه انتشارات میوند
- دیوان شاه شجاع "درانی" پشاور ۱۳۸۰ خورشیدی.
- کدام شاه شجاع؟ ناصر چکاوک، چاپ یکم خزان ۱۳۸۹ خورشیدی، هرات
- میر غلام محمد غبار: افغانستان در مسر تاریخ.
- تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ترجمه کیخسرو کشاورز، چاپ یکم سال ۱۳۵۹ خورشیدی تهران، انتشارات پویش
- دانشنامه ادب فارسی، ادب فارسی در افغانستان، تهران ۱۳۷۸
- نصیر مهرین: کمپنی هند شرقی و مرگ وزیر محمد اکبر خان، انتشارات میوند، کابل ۱۳۸۵ خورشیدی.
- تاریخ ادبیات افغانستان، محمد حیدر ژوبل، پشاور، ۱۳۷۹ خورشیدی.
- تاریخ ادبیات افغانستان، احمد شاه رفیقی، مرکز نشراتی اقرا، ۱۳۸۶ خ.
- تاریخ ادبیات ایران زبیح الله صفا، تهران ۱۳۷۱ خورشیدی.
- میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ۱۳۷۳ خورشیدی.

گسترنده: انجمن بیرنگ

نشانی: Birang@freenet.de